



● حمید

همراهی و مساعدت شهید آیت الله محمد باقر صدر با انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره)، محل تضارب آرا و افکار برخی از خاطره نویسان و شاهدان عینی رابطه امام با ایشان است. بی تردید حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی به دلیل ارتباط نزدیک با امام و نیز ایفای نقش رابط بین ایشان و شهید صدر در بسیاری از مقاطع سرنوشت ساز جنبش اسلامی ایران و عراق، اشراف کامل و جامعی بر وقایعی که منجر به شهادت ایشان شد، دارد. گفت و گو با دعائی از سونی سهل است و از دیگر سو، ممتنع سهل است زیرا وی به دلیل لطف ویژه ای که به نشریه شاهد یاران دارد، پیوسته ما را با نهایت لطف و خوشرونی پذیرا بوده و از هیچ کمکی دریغ نوزیده است و ممتنع است زیرا وی اساساً علاقه چندانی به مصاحبه با هیچ نشریه ای ندارد و آرامش را بر چالشهای رسانه ای ترجیح می دهند و کمتر مایل به گفت و گو در باره خاطرات ویژه و منحصر به فرد خویش است. شاهد یاران ضمن سپاس از این همراهی مشفقانه، امیدوار است بتواند پیوسته از آن بهره مند باشد.

■ «شهید صدر و انقلاب اسلامی ایران» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعائی

او از اولین حامیان امام در غربت بود...

با به عرصه ظهور می گذارد و با پدیده ای مثل امام مواجه می شود که با درک روشن و مکتبی از اسلام، در مقابل رژیم مسلط بر ایران، می ایستد و به خاطر مخالفت با او، مجبور به هجرت اجباری و اقامت در نجف می شود؛ برخوردش با ایشان بسیار با دیگران متفاوت است. برخورد مرحوم آیت الله صدر با امام (ره)، یک برخورد همگرایی و همدلی است، به همین دلیل مرحوم صدر از همان ابتدای ورود امام به نجف، بنای ارتباط با امام، و حمایت و جانبداری از ایشان را می گذارند. اولین گامی که شهید صدر برمی دارند، این است که وقتی امام، تشکیل درس خارج خود را اعلام می کنند، ایشان به تمام شاگردان خود توصیه می کنند که در درس امام شرکت کنند و به آنها می گویند که از این درس، هم بهره ببرید و هم به آن رونق بدهید. شهید صدر معتقد بودند که شخصیتی چون امام، نباید در انزوا و در غربت بمانند و به هر شکل ممکن باید مطرح و یاری شوند و ایشان از جمله یاری کنندگان اولیه امام بودند. البته در روند حضور سیاسی امام در عراق و با حضور تأثیرگذار و مؤثر مرحوم صدر، یک سری چالشها و دگرگونیهای وجود داشتند. امام به شدت مخالف رژیم شاه بودند. رژیم حاکم بر عراق، بعثتها بودند که در دورانی، با رژیم شاه درگیر شدند. چندین سال این دور رژیم با هم جنگ روانی و تبلیغاتی داشتند و حتی نزدیک بود کارشان به جنگ نظامی هم کشیده شود. رژیم بعثی عراق به دلیل ماهیت استعماری و ضد مذهبی و به خصوص ضد شیعی خود با شخصیتی تأثیرگذار و مکتبی و مؤثر چون مرحوم صدر، سر سازگاری نداشت. این رژیم، حضور امام در عراق را به عنوان مخالف رژیم شاه معتنم می شمرد و امکانات و زمینه فعالیتهای تبلیغاتی را در مقطعی از ایشان سلب نمی کرد. این دوگانگی در تلقی رژیم بعث عراق از مرحوم صدر و مرحوم امام، جریانی بود که به هر حال به حساسیت علاقمندان و طرفداران هر دو طرف دامن می زد. علاقمندان به مرحوم صدر به این نتیجه رسیده

قدیمی مبانی دینی، سر خورده شده بودند، ارائه کرد. ایشان با مطالبات عمیقی که در این زمینه داشتند، به تدوین یک سری مبانی اصولی و اعتقادی و فلسفی اسلامی پرداختند و عمده نیاز جامعه آن روز را توجه به مبانی مکتبی اسلام دانستند. یعنی اعتقادشان این بود که اگر ما اسلام را به عنوان یک مکتب و یک الگوی عملی قابل ارائه در نظر بگیریم، می توانیم پاسخگوی نسل سرخورده جامعه شیعی و اسلامی خود باشیم. همان تلقی و برداشتی که بزرگانی چون آیت الله مطهری و یا مرحوم استاد علامه طباطبایی و شاگردان برجسته ایشان، از جمله شهید بهشتی در ایران داشتند. طبیعتاً امثال مرحوم امام به وجود این روشنفکران و این عناصر می پالیدند و نسبت به تشویق و پرورش آنها و ادامه رشد و آگاهی و اجتماعیشان همت می گماردند. هنگامی که چنین شخصیت ارجمندی در حوزه



وقتی امام، تشکیل درس خارج خود را اعلام می کنند، شهید صدر به تمام شاگردان خود توصیه می کنند که در درس امام شرکت کنند و به آنها می گویند که از این درس، هم بهره ببرید و هم به آن رونق بدهید. شهید صدر معتقد بودند که شخصیتی چون امام، نباید در انزوا و در غربت بمانند و به هر شکل ممکن باید مطرح و یاری شوند.

از آشنایی خود با شهید آیت الله صدر نکاتی را ذکر کنید. من ابتدا تلقی خود را از شخصیت شهید صدر بیان می کنم. مرحوم شهید آیت الله العظمی آقا سید محمد باقر صدر یکی از معدود مراجع و شخصیتهای برجسته شیعه هستند که در سنین جوانی و شاید نوجوانی به درجه اجتهاد رسیدند. از هوش فوق العاده سرشاری برخوردار بودند. فوق العاده با استعداد و پرکار بودند و مهم تر از همه روشن و آگاه بودند. ایشان یکی از معدود روشنفکران جامعه روحانیت و حوزه بودند. بینش اجتماعی ایشان و درک سیاسیشان و روشن بینیشان فوق العاده فراتر از سطح معمول حوزه های علمیه و به خصوص حوزه علمیه نجف بود. از یک خانواده عریق و روحانی و علمی برخاسته بودند و همه پیشینیان و نوادگان و بزرگان خاندان بزرگ صدر، صاحب فضیلت و علم بودند و ریشه در ایران، عراق و لبنان و عمدتاً در اصفهان داشتند. مرحوم آقا سید محمد باقر صدر عمو زادگان شهید یا بهتر بگویم، زنده یاد آقا موسی صدر و مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر بودند و از اخوی زادگان مرجع عالیقدر و بزرگوار اسلام، مرحوم آقا سید صدرالدین صدر و صبیبه ایشان، یعنی همیشه امام موسی صدر را هم برای ادواج انتخاب کرده بودند، منتهی آنها در عراق می زیستند و عمدتاً به فرهنگ و جامعه عربی منسوب بودند. سطوح علمی اولیه را که همان مبانی اصلی قضاوت و دانش مرجعیت است، در نجف و نزد اساتید برجسته ای به سرعت فرا گرفتند و خودشان یکی از اساتید برجسته تدریس همان مباحث شدند. در کنار آن، مطالعات سیاسی و اجتماعی داشتند و مهم تر از همه گرایش فلسفی ایشان بود. ایشان به حق تشخیص داده بودند که نیاز جامعه عقب مانده اسلامی و به خصوص شیعی ما، برداشتی نو، منطقی و به روز از مبانی دینی است و این مبانی را باید باز یابی منطقی و بیانی زیبا و مناسب روز برای جامعه، به خصوص روشنفکران جهان تشیع و اسلام که از لحن و بیان کهنه و





باید، اعلام خواهند کرد. بسیاری از یاران امام در خارج از عراق و ایران زندگی می‌کردند و عمدتاً در اروپا بودند. آنها هر وقت که برای مشورت‌های سیاسی و مبارزاتی به نجف می‌آمدند و محضر امام می‌رسیدند، در کنار ایشان حتماً محضر آقای صدر را هم درک می‌کردند، چون افکار و آرا و اندیشه‌ها و دستاوردهای عمیق علمی و فلسفی آقای صدر مورد توجه آنها بود و خود را مستغنی از این اندیشه‌ها نمی‌یافتند و تشرف به محضر آقای صدر را غنیمت می‌شمردند. بعضی از آنها از جمله آقای دکتر صادق طباطبایی، رابطه فامیلی هم با مرحوم صدر داشتند و همسر آقای صدر، خاله ایشان بود، اما افراد دیگری هم بودند که وقتی می‌آمدند؛ حتماً محضر آقای صدر را درک می‌کردند و رهنمودهای ایشان را به کار می‌بستند. مرحوم آقای صدر در عراق پایه‌گذار حرکت سازمان یافته و مکتبی اسلامی - شیعی بودند و حتی فراتر از بنیادهای تشیع، ایشان جامعه اسلامی عراق اعم از شیعی و سنی را مورد توجه قرار می‌دادند و با بسیاری از شخصیت‌های روشنفکر، دانشمند و با بسیاری از اساتید و چهره‌های علمی عراق اعم از شیعه و سنی ارتباط برقرار و تلاش می‌کردند فعالیت‌های آنها را به سوی یک سازمان و جریان هدفمند تأثیر گذار سوق بدهند. تفکر سازماندهی، تفکر فعالیت‌های دور از پراکندگی و بیگانه‌از هم را تشویق می‌کردند و در اثر همین تشویق‌ها بود که تشکلهای سازمان یافته قوی در عراق پدید آمدند که بنیادهای اصلی تفکر

کتاب احترام می‌گذاشتند. ایشان به شدت به مرحوم آقای مطهری علاقمند بودند. خاطر همست یک روز بعد از ظهر در بازار حبیبی که مسیر همیشگی ایشان بود، حضورشان رسیدم و دستشان را بوسیدم. ایشان گفتند: «می‌خواستم شمارا ببینم و تقاضایی کنم.» گفتم: «بفرمایید.» گفتند: «می‌خواستم آقای مطهری اجازه بدهند که ما کتاب فلسفه حجابشان را در اینجا ترجمه کنیم.» کتاب فلسفه حجاب آقای مطهری جدیداً به عراق رسیده بود و مرحوم صدر به علت علاقه‌افری که به آثار ایشان داشتند؛ آنها را تهیه می‌کردند و چون فارسی خودشان چندان قوی نبود؛ با کمک همشیره و عیالشان، آنها را می‌خواندند.

شهید بنت‌الهدی فارسی می‌دانستند؟

بله، ایشان فارسیشان خوب بود. مرحوم صدر فرمودند که اگر به آقای مطهری دسترسی دارید، سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید که اگر اجازه می‌دهند فلسفه حجابشان را در عراق ترجمه کنیم. من در همان سال، موقعی که به حج مشرف شدم، خدمت مرحوم مطهری پیغام را دادم. ایشان بسیار استقبال کردند و فرمودند اجازه بدهید چاپ سوم کتاب را که مطالبی را به آن اضافه کرده‌ام، برایشان بفرستم و بعد، آقای صدر هر طور که مصلحت می‌دانند، عمل کنند. بعد هم برای من کتاب را فرستادند که من بردم محضر آقای صدر. مرحوم صدر هم کتاب را ارجاع دادند به همشیره‌شان که ترجمه کنند. شاید قسمتی را هم ترجمه کرده بودند که جریان بازداشت و محاصره و زندانی شدن در خانه برایشان پیش آمد. مرحوم صدر و مرحوم مطهری خیلی به هم نزدیک بودند. در سفری هم که مرحوم مطهری به عراق آمدند، ساعتها پیش آقای صدر بودند و با هم صحبت کردند. این نکته هم جالب است که بسیاری از شاگردان برجسته آقای صدر به کسی غیر از

بودند که شاید برخی از علاقمندان امام با برخی از بعثیهای مخالف مرحوم صدر ارتباط داشته باشند. برخی از ساده‌انگارهایی هم که به عنوان علاقمندان امام در نجف بودند، به تصور اینکه اینها چون با رژیم بعث مخالف هستند و شاه از آنها حمایت می‌کند، ممکن است به نوعی حامی رژیم شاه باشند، در حالی که هم امام و هم مرحوم صدر می‌دانستند چه می‌خواهند و دقیقاً افکارشان به هم نزدیک بود و دقیقاً یکدیگر را درک می‌کردند و هر دو به هم امید داشتند که بتوانند در جهان اسلام منشأ یک تحول و یک اثر بزرگ باشند. بسیاری از علاقمندان فهمیده و آگاه امام و مرحوم صدر هم به این اعتقاد رسیده بودند که به رغم اینکه در مقطعی، رژیم شاه ممکن است از آقای صدر مصلحتاً حمایت کند یا رژیم بعثی عراق مصلحتاً امکاناتی را در اختیار یاران امام قرار دهد و یا از امام به عنوان مخالف رژیم شاه حمایت کند؛ ولی در عمق معنا و در واقع امر، هیچ‌یک از این دو رژیم اصالت ندارند و راست نمی‌گویند و در نهایت اینها با هم به توافق خواهند رسید، کما اینکه رسیدند و رژیم شاه و رژیم بعثی عراق دست به دست هم دادند و آنچه که بر زمین ماند حمایت از آقای صدر بود و امام. نه بعثیها تا آخر از امام حمایت کردند و نه رژیم شاه تا به آخر حامی مرحوم صدر بود. این تحلیل دقیقی بود که می‌خواستم از زمینه‌های فعالیت و دیدگاه علاقمندان هر دو طیف و عملکرد نظام‌های حاکم بر ایران و عراق ارائه کنم.

از روابط امام(ره) و شهید صدر خاطراتی را نقل کنید.
اما درباره روابط مرحوم امام و مرحوم آقای صدر، خود من به عنوان رابط چند بار از طرف مرحوم امام، خدمت آقای صدر رسیدم که اگر مشکلی یا پیشنهادی دارند، بگویند تا در صورت امکان رفع شود. از جمله یادم هست که در مقطعی، مرحوم امام پیشنهاد پرداخت وجوهی به مرحوم آقای صدر را دادند، منتهی ایشان ضمن تشکر و قدردانی از این عنایت ویژه، قبول آن را موکول به نیاز کردند و گفتند که اگر نیازی پیش

اسلامی همه آنها از مرحوم صدر بود و در رأس آنها تشکیلات «حزب الدعوه» قرار داشت. البته تشکیلات دیگری هم بودند که یا از حزب الدعوه جدا شده بودند و یا در کنار آن، سازمان دیگری را تأسیس کرده بودند که آنها هم عمدتاً به شهید صدر منسوب بودند و حکومت بعث عراق به شدت از اینکه مرحوم صدر و این سازمانها منشأ اثر و تحرکی بشوند، وحشت کرده بود.

به نظر شما، آیا شهید صدر در عرصه مبارزه بیشتر رویکرد فرهنگی داشتند یا سیاسی؟

مرحوم آقای صدر برای زمینه‌سازی آموزش عمومی دست به خلق دو اثر برجسته «فلسفتنا» و «اقتصادنا» زدند، چون معتقد بودند اگر جهان اسلام از یک بینش و تفکر علمی قابل اتکایی برخوردار نشود، راه به جایی نمی‌برد و اگر بنیادهای اصلی حکومتی خود را بر یک اقتصاد قابل اتکا و پویا و سالم برنامه‌ریزی نکنند، تداوم نخواهد داشت، لذا میانی فلسفه و اقتصادی را که زیربنای تشکل ریشه‌دار و بنیادین برای یک حکومت پایدار هستند، پایه‌ریزی کردند و این دو کتاب از جملد را نوشتند. اندیشه‌های مرحوم صدر به قدری به اندیشه‌های مرحوم طباطبایی، تداوم خواهد داشت، لذا میانی فلسفه و عجلانه قضاوت کردند که این کتابها ممکن است ترجمه «اصول و روش رئالیسم» باشند، در حالی که فقط افکار و اندیشه‌ها به هم نزدیک بودند و ابتدا از هم اقتباس نمی‌کردند، بلکه ریشه و آیشخور هر دو سالم و قابل اتکا و وحیانی بود و لذا طبیعی است که هنگامی که شخصیت‌های مستعد و سالم از منشأ واحدی بهره می‌گیرند، به نتیجه واحدی هم می‌رسند. «اقتصادنا» در ایران ترجمه شد. البته ایشان از این ترجمه راضی نبودند و اعتقاد داشتند مترجمی که این کتاب را ترجمه کرده، چون به خود ایشان دسترسی نداشته، بعضی از مفاهیم را که نیاز به توضیح بیشتر داشته، با توجه به ذهنیت خودش نوشته و لذا اشتباه کرده است، معذالک به آقای اسپهبدی، مترجم



من به عنوان رابط چند بار از طرف مرحوم امام، خدمت آقای صدر رسیدم تا اگر مشکلی یا پیشنهادی دارند، بگویند تا در صورت امکان رفع شود. از جمله یادم هست که در مقطعی، مرحوم امام پیشنهاد پرداخت وجوهی به مرحوم آقای صدر را دادند، منتهی ایشان ضمن تشکر و قدردانی از این عنایت ویژه، قبول آن را موکول به نیاز کردند و گفتند که اگر نیازی پیش بیاید، اعلام خواهند کرد.

مرحوم صدر اعتقاد نداشتند و ایشان را سرآمد می‌دانستند، معذالک به توصیه ایشان در درس امام شرکت می‌کردند. از آخرین ملاقاتان با شهید صدر چه خاطره‌ای دارید؟
آخرین ملاقاتی که با مرحوم صدر داشتم، بعد از هجرت امام از نجف به پاریس بود. ایشان در یک بعدازظهر و بعد از اقامه نماز عصر، به بیرونی امام آمدند و مرا خواستند و منتری را به من دادند. پیامی بود که برای امام داده بودند. من متن را از طریق مطمئنی به پاریس ارسال کردم. متن این بود که: «من با تمامی آنچه که دارم، از امکانات مالی و نفوذی که در جامعه اسلامی دارم، استفاده می‌کنم و همه آنها را برای پیروزی راه شما، در خدمت شما قرار می‌دهم. من با تمام وجود به شما اعتقاد دارم و دنباله‌روی راه شما هستم.» تعابیر بسیار زیبا و ماندگاری بودند. بعد از پیروزی انقلاب هم آن تعبیر بسیار زیبا و ماندگار را کردند و به یارانشان گفتند: «در امام ذوب شوید، همان‌گونه که ایشان در اسلام ذوب شدند و منشأ یک تحول و تأثیر عمیق در اسلام گردیدند.»

برخی معتقدند که شهید صدر در اوایل و به خصوص در دوره



و نشانی داری و الان نشانی تو نجف است، پس نجف وطن تو می‌شود. ممکن است در شرایط دیگری، جایب متغیر باشد و مثلاً ناچار شوی به سوریه بروی. هر جا که باتوق و محل اصلی شما بود، می‌شود وطن. از آن به بعد بود که به دلیل فتوای ایشان آسوده شدم و روزه‌ام را گرفتم و نمازم را تمام خواندم، باز خاطره‌های دارم از ایشان. در جلسه‌ای که آقای صدق طباطبایی به عنوان نماینده انجمن اسلامی دانشجویان اروپا آمده بود و آقای صدر مایل بودند که با هم جلسه ویژه‌ای داشته باشیم. این جلسه را در منزل آیت الله سید محمود شاهرودی از شاگردان ایشان، برگزار کردیم. تابستان بود و خاطرم هست که در سردابی که خنک بود، جمع شدیم. آقای شاهرودی ناهاری را تدارک دیده بودند و من و دکتر طباطبایی و آقای صدر بودیم. در آنجا صبحتهای خیلی زیبا و خوبی داشتند. در یک لحظه آقای صدر تصمیم گرفتند فارسی حرف بزنند. ایشان فارسی را خوب می‌فهمیدند، ولی صحبت کردنشان به سختی بود و لذا گفتند هفتاد، هشتاد، نه تا دوازده، خاطره همنشینیه زیبایی ما بود. آخرینش همان مراجعه ایشان بود برای دادن آن پیام به من. آخرین پیغام ایشان هم در دورانی بود که من در

به میان می‌آید، معلوم می‌شود که چه کسی در عمق وجودش در حمایت صداقت داشته است. ما در برخی از مراحل در نجف با کسانی روبرو می‌شدیم که شاید از خود امام هم تندتر می‌رفتند، ولی در یک مقطعی توقف کردند و کارشان مصلحتی بود و در پایان امر هم نفهمیدیم سرنوشتشان چه شد، ولی مرحوم صدر این طور نبودند. ایشان درک داشتند، ببینش داشتند هدف داشتند و هدفمند حرکت می‌کردند و به تبع درک روشن و بینش اصیلی که از اسلام داشتند، طبیعی بود که مواضع بسیار



مؤثر و کارسازی می‌گرفتند.

مرجعیت آیت‌الله حکیم، آن چنان که باید از جریان انقلابی و مبارزاتی امام حمایت نمی‌کردند و بعد که انقلاب اوج گرفت، به حمایت از این جریان پرداختند. آیا شما این تحلیل را قبول دارید و در صورت پاسخ مثبت علت را چه می‌دانید؟ من اعتقاد ندارم که آقای صدر در شروع نهضت به امام و این جریان اعتقاد نداشتند. آقای صدر در آن موقع هنوز در سطح عمومی نجف و در سطح زعامت حوزه علمیه، شاخص نبودند. با حضور مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خویی، مرحوم صدر به دلیل احترام به بزرگان، تابع آنان بودند و خود را به عنوان یک شاخص یا محور مطرح نمی‌کردند. این از تواضع و فروتنی ایشان بود. ایشان از نظر سنی خیلی کوچک‌تر از بسیاری از مراجع همسطح خود بودند. ممکن است از نظر بینش سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی و مسائل روز و حتی بنیادهای فقهاتی و اصولی، هم‌تراز و حتی سرآمد مراجع عصر خود بوده باشند و چه بسا این طور هم بوده است، چون استعداد سرشار و فوق‌العاده‌ای داشتند، منتهی به دلیل تواضع و تقوی و پاکدامنی و رعایت بسیاری از شئون اخلاقی و انسانی که یادداشتند، دم نمی‌زدند و ادعا نمی‌کردند. بودند کسانی که از ایشان دانششان بسیار کمتر بود و به دلیل اینکه فکر می‌کردند در سطح بالایی از معلومات هستند، ادعای مرجعیت کردند و حتی با مراجع بزرگ وقت درگیر شدند، ولی مرحوم صدر از زمره آنها نبودند. انسان بسیار پایبند به اصول اخلاقی، منضبط و مبادی آدابی بودند که به خود اجازه نمی‌دادند در مقابل استادانشان و پیرهای برجسته‌ای که حالا زعامت حوزه را بر عهده داشتند، قد علم کنند و در کنار آنها موضع سیاسی بگیرند و اعلامیه بدهند؛ ولی به دلیل بینش عمیق و درک روشنی که از اسلام به عنوان یک مکتب داشتند، طبیعتاً از نهضتی که در

جنابعالی طبعاً از لحاظ ارتباطی که با شهید صدر داشته اید، خاطرات جالبی از ایشان دارید که شنیدن آنها در این بخش از گفت و گو برای ما مغتنم است.

من شخصاً شاهد برخورد این دو نفر با هم نبودم، ولی در ملاقاتهایی که خدمت مرحوم صدر می‌رسیدم، شاهد ابراز علاقه فوق‌العاده صمیمانه ایشان نسبت به حضرت امام بودم. در مقطعی خاطرهم هست که ناگزیر شدم در فتوایی به غیر از فتوای امام رجوع کنم. امام مسئله نماز و روزه مسافر را احتیاط نمی‌کردند و فتوا داشتند. من در طول هفت سال اقامتم در نجف ناچار به مسافرت مستمر بودم و هیچ وقت نمی‌توانستم قصد ده روزه بکنم. بر اساس فتوای امام، سه سال نتوانستم روزه بگیرم و امام می‌فرمودند تو نمی‌توانی روزه بگیری. تا بالاخره یک روز اصرار زیادی کردم و ایشان فرمودند در این مسئله به فرد دیگری مراجعه کن. من در نجف، کسی را روشن‌بین‌تر از مرحوم صدر نمی‌شناختم. رفتم خدمت ایشان و گفتم که چنین مشکلی دارم. ایشان پاسخ زیبایی دادند و فرمودند، «امیر پدور فی امارته.» اگر حاکمی در مجموعه حکومتی خودش ناچار به تحرک است، طبیعتاً کثیرالسفر است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه هم بگیرد و «ثوری پدور فی ثورته» یکی هم آدم انقلابی است که در مسیر حرکتش، ناگزیر به تحرک است و شما به عنوان یک انقلابی، ناگزیر به تحرک هستی و در نتیجه می‌توانی نمازت را تمام بخوانی و روزه‌ات را بگیری. ایشان می‌گفتند این حرف من منبای دیگری هم دارد. شما به عنوان یک فرد انقلابی، ناچار به تحرک هستی، ولی به هر حال در یک جا برای کسان و دوستانت که می‌خواهند سراخ تو را بگیرند، جا

ایشان در یک بعدازظهر و بعد از اقامه نماز عصر، به بیرونی امام آمدند و مرا خواستند و متنی را به من دادند. پیامی بود که برای امام داده بودند. من متن را از طریق مطمئنی به پاریس ارسال کردم. متن این بود که، «من با تمامی آنچه که دارم، از امکانات مالی و نفوذی که در جامعه اسلامی دارم، استفاده می‌کنم...»

بغداد سفیر بودم و ایشان به صورت غیرمستقیم پیغامی را برای من فرستادند. رابطه مرحوم صدر با حاج آقا مصطفی چگونه بود؟ مرحوم حاج آقا مصطفی در نجف موقعیتی داشتند که سعی می‌کردند جمع‌الجمعی باشند، یعنی به عنوان نماینده پدرشان و شخصی که به هر حال هر حرکتی در نجف می‌کند به پای پدرش هم نوشته می‌شود، به عنوان خیرخواه پدر، سعی می‌کردند در تمام مجامع نجف، یکسان برخورد کنند. به همه مراجع، مراجعه داشتند؛ سر درس همه مراجع شرکت می‌کردند؛ با همه یکنواخت رفتار می‌کردند و طبیعی بود که به همان نسبتی که با مرحوم آقای شاهرودی یا مرحوم آقای خویی یا مرحوم آقای حکیم ارتباط داشتند؛ با مرحوم آقای صدر هم به همان نسبت ارتباط داشتند. البته با این اعتقاد که مرحوم آقای صدر از نوگرایانی هستند که اندیشه‌های مترقیانه‌ای دارند و صاحب‌قلم و کتاب هستند، به همین دلیل هم برای مرحوم آقای صدر احترام و حرمت فوق‌العاده‌ای قائل بودند. تا آنجا که من می‌دانم این بنا را داشتند. از طرفی هم نمی‌خواستند که با یک گرایش پر رنگ‌تری با یک شخصیت رابطه شاخصی را نشان دهند. در ظاهر این طور بودند.

عده‌ای معتقدند که شهید صدر در شبیه‌سازی انقلاب اسلامی ایران و حرکت اسلامی عراق تعجیل به خرج دادند و همین امر هم موجبات تسریع بازداشت و شهادت ایشان را فراهم آورد. حامیان



ایران اتفاق افتاده بود، قلباً حمایت می‌کردند و بنای بر حمایت داشتند و اگر کسی از ایشان سؤال می‌کرد، حامیانه پاسخ می‌دادند، اما در موضعگیری به همان دلبلی که گفتم، خود را تحت الشعاع قرار می‌دادند و نمی‌خواستند که برای خودش حریمی درست کنند که من هم از جمله زعما هستم و من هم باید امضا کنم و اعلامیه و بیانیه بدهم. شاید کسانی که این تحلیل را دارند، به این نکته توجه نداشته‌اند. البته مرحوم آقای صدر به مرور درس خارج را شروع کردند، شاگرد داشتند، مرید داشتند، رساله‌هاشان منتشر شد، کتابهایشان منتشر شدند و به هر حال مورد توجه بسیاری از مجامع روشنفکری قرار گرفتند و آن موقع بود که از ایشان توقع می‌رفت که اظهارنظر کنند و می‌کردند و حمایت هم می‌کردند. وقتی که پای امتحان



ایشان از سوی دیگر معتقدند که این شرایط بر ایشان تحمیل شد. تحلیل شما از این جریان چیست؟

ایشان معتقد نبودند که آنچه که در ایران اتفاق می افتاد، لزوماً در عراق قابل تحقق بود، چون به هر حال جامعه اهل سنت عراق یک جامعه غیرقابل انکار و از نظر نفوذ اجتماعی و موقعیت اجتماعی با ایران متفاوت بود و برای اداره کشوری که به هر حال الان دوستان و یاران قدیم مرحوم صدر به این نتیجه رسیده اند که باید به صورت فدرالیسم اداره شود، ایشان احتمالاً طرح و برنامه ای متفاوت با ایران داشتند، البته مبانی فقهاتی و حکومتی امام را قبول داشتند و چه بسا به مبانی ولایت فقیه هم معتقد بودند، ولی برای پیاده کردن الگوی حکومت اسلامی در عراق، ملاحظات دیگری داشتند. مرحوم آقای صدر به عنوان روشنفکری که اسلام را به عنوان یک مکتب می شناسد و برای پیاده کردن این پیشش و اعتقاد و برداشت از اسلام، سازمان و تشکل و چه بسا حزب ایجاد می کند، نمی توانستند نسبت به پدیده های نوپه که در جهان اسلام روی می دادند، بی تفاوت باشند. پدیده مبارکی که به اسم حکومت اسلامی در پهنه وسیعی از جهان اسلام و هم مرز با عراق اتفاق افتاده بود و هم اعتقاد و هم کیش با پیگره عظیمی از جامعه عراق بود که شیعه هستند، لذا ایشان نمی توانستند نسبت به این پدیده، بی تفاوت باشند و چیزی به ایشان تحمیل نشد. ایشان ناگزیر از موضوعگیری بودند. حمایت ایشان یک حمایت آرمانی و مکتبی و اعتقادی بود. در کنار این، البته حمایت سیاسی هم بود. ایشان معتقد بودند که اگر در همسایگی عراق یک کشور نیرومند و قدرتمند شیعی و پناه مبارزین عراق باشد؛ طبیعتاً دولت عراق نمی تواند با آن قسوات و قاطعیتی که نسبت به شیعیان داشت و بنای نابودی آنها را گذاشته بود، حرکت کند. از نظر سیاسی هم اعتقاد داشتند که ایران یک پشتوانه قابل ملاحظه است و باید به آن توجه و تکیه کرد. به همان نسبتی که رژیم بعثی عراق برای تضعیف این حکومت نوپای اسلامی و برای قلع و قمع این پایگاهی که در کنار عراق ایجاد شده بود، تلاش کرد، جنگ را به راه انداخت و حمله کرد و بنای بر تضعیف ایران را داشت. مرحوم آقای صدر در مقطعی که حمایت رسمی خود را از ایران اعلام کردند، مورد غضب و کینه رژیم حاکم بر عراق قرار گرفتند. صدام حسین به ایشان تأکید کرد که از آنچه که وی در مقابل ایران ادا می کند، حمایت کنند و به پنهان هابی، مسئله حاکمیت ارضی کشورش و مسئله شط العرب را که آیا حق عراق هست یا نه و آیا ایران تجاوز کرده است یا نه و همان ادعاهای قبل را مطرح می کرد و از مرحوم صدر می خواست که از وی حمایت کنند. طبیعی است که مرحوم صدر تن به این خواسته

به محض زیارت حرم، مستقیماً به منزل آقای صدر رفتم. می دانستم که منزل ایشان در محاصره است. حدود ده دقیقه، هم زنگ زدم، هم به در کوبیدم و کسی در را باز نکرد. بعد از ده دقیقه دو مأمور امنیتی آمدند و گفتند کسی در منزل نیست، بفرمایید بروید. من اقدام خود را کردم و تمام کسانی که در مسیر بودند و تمام همسایه ها مرا دیدند که به طرف خانه ایشان رفتم و همه فهمیدند که من به عنوان نماینده سیاسی رژیم جمهوری اسلامی به دیدن آقای صدر آمده ام.

ندادند و چیزی را که آنها می خواستند علیه حکومت اسلامی فتوا بدهند، انجام ندادند و با محدودیتهای مختلف مواجه شدند. ایشان را در خانه زندانی کردند، تماسهای ایشان را با دیگران قطع کردند و سعی کردند یاران ایشان یا سازمانهای مرتبط با ایشان را شناسایی و قلع و قمع کنند و دستگیریهایی و برخوردها در عراق شدت گرفتند. در همین شرایط بود که من به عنوان نماینده سیاسی ایران به سفارت ایران در عراق رفتم. یکی از مأموریتهای من این بود که پیام انقلابیون ایران، به خصوص حضرت امام را به مرحوم آقای صدر برسانم. ایشان در خانه بازداشت بودند. در اولین سفری که ضرورت داشت از بغداد به نجف بروم و با مراجع نجف تماس بگیرم. از وزارت امور خارجه عراق اجازه گرفتم، چون تحرک سفرا در کشورها باید با اجازه وزارت خارجه باشد. وقتی که با معاون مربوطه در وزارت امور خارجه صحبت کردم، گفتم که ناگزیر از مراجعه به آقایان مراجع هستم. خدمت آقای خولی خواهم رسید. خدمت آقای صدر خواهم رسید. اینها از مراجعی بودند که ما با آنها در ارتباط بودیم و ناگزیر از ادای احترام به آنها هستیم. آنها از نظر سیاسی نهی نکردند، لذا من بعد از اینکه به نجف رسیدم، به محض زیارت حرم، مستقیماً به منزل آقای صدر رفتم. می دانستم که منزل ایشان در محاصره است. حدود ده دقیقه، هم زنگ زدم، هم به در کوبیدم و کسی در را باز نکرد. بعد از ده دقیقه دو مأمور امنیتی آمدند و گفتند کسی در منزل نیست، بفرمایید بروید. من اقدام خود را کردم و تمام کسانی که در مسیر بودند و تمام

همسایه ها مرا دیدند که به طرف خانه ایشان رفتم و همه فهمیدند که من به عنوان نماینده سیاسی رژیم جمهوری اسلامی به دیدن آقای صدر آمده ام.

تنها باری بود که رفتید؟

اولین بار بود و دیگر نجف رفتم. بعد هم به منزل مرحوم آقای خولی رفتم. البته ایشان در کربلا بودند، ولی من در بیرونی منزل ایشان نشستم به عنوان فردی که به شکل عادی به منزل ایشان رفته بود. آنجا رفتم و پیامهایی را که از ایران آورده بودم، منتقل کردم.

تلگرافی که امام مبنی بر عدم خروج آقای صدر از عراق دادند، به دست خود ایشان نرسید و ایشان از راولیان ایران مطلب را شنیدند. تلگراف هم به دست صدام افتاد و خود او هم این را گفت. خبر که پخش شد تظاهراتی صورت گرفت و به هر صورت این تلگراف منشأ مجموعه ای از تحولات شد. شما این رویداد را چگونه ارزیابی می کنید؟

مرحوم آقای صدر بعد از پیروزی انقلاب پیامی برای امام فرستادند که معنی آن هجرت از عراق نبود، در عین حال حضرت امام در پاسخ به تبریک ایشان تلگراف فرستادند و گفتند که شما به عنوان یک پشتوانه و شخصیتی که باید حوزه عملیه را برتقا بدهد، در عراق بمانید. آنچه که در مورد موضوع عدم نظر شما بین امام و آقای صدر ردوبدل شد، پیغامی بود که ایشان به طور خصوصی برای من به سفارت فرستادند. این پیغام را مرحوم حائری، یکی از شاگردان بسیار خوب مرحوم آقای صدر و برادر آیت الله آقای سید کاظم حائری که در قم هستند، آوردند. ایشان از شیفتگان مرحوم آقای صدر و از خصمین و اصحاب سرایشان بودند. منزل پدر همسر ایشان که آقای جزائری باشند، در همسایگی ما در نجف بود. ایشان یک روز به طور خصوصی به سفارت نزد من آمدند و گفتند که آقای صدر برای امام پیغامی داده اند و آن هم اینکه آیا امام اجازه می دهند که ایشان به ایران بیایند یا نه و در صورت آمدن به ایران، آیا این امکان را دارند که فعالیتها علمی و سیاسی شان در اختیار خودشان باشد و آزادی کامل داشته باشند و ایشان مایل هستند که این اجازه را از امام داشته باشند و اگر اجازه دادند، ما از شما می خواهیم که برای انتقال ایشان از عراق، کمک کنید. یک پاسپورت عربی، ترجیحاً پاسپورت برای ایشان تهیه شود و عکس هم با پاسپورت عربی از ایشان آورده بود. یک پاسپورت ایرانی هم برای همسریشان می خواستند و پاسپورتی باشد که در ایران صادر شده باشد و مهر خروج از ایران هم در آن خورده باشد و بعد در اختیار ایشان قرار گیرد و در اینجا ایشان امکاناتی دارند که روی پاسپورت مهر ورود به عراق را هم بزنند و با آن پاسپورت از عراق خارج شوند و به کشور دیگری بروند و از آنجا به ایران بیایند. عکس همسیره ایشان را هم آورده بودند که برایش پاسپورت ایرانی صادر شود. من به همین خاطر به ایران آمدم. مرحوم امام در بیمارستان قلب بستری بودند. رفتم و پیام ایشان را عرض کردم. ایشان فرمودند که از طرف من به آقای صدر سلام برسانید و بگویید که ایران وطن شمامست و اختیار و آزادی کامل در هر نوع فعالیتی دارید و شما از نظر من شریف و عزیز هستید. پاسخ را به دکتر طباطبایی که آن موقع معاون نخست وزیر بود، گفتم و ایشان هم سفیر سوریه را خواستند و گفتند که پاسپورتی با خودتان بیاورید که آورد و در حضور من مهر کرد و بعد هم با پلیس فرودگاه هماهنگ کردند و مهر خروج زدند و یک پاسپورت ایرانی هم صادر شد و مهر خروج زد و به وسیله همسر من به دست آقای حائری رساندم و این آخرین پیغامهایی بود که بین ایشان و امام ردوبدل شد. بعد هم که مرا به عنوان عنصر نامطلوب از خاک عراق اخراج کردند که در مقابل ایران هم سفیر آنها را به عنوان عنصر نامطلوب اخراج کرد. به ایران برگشتم و چند ماه بعد خبر شهادت آقای صدر را شنیدم.

پس موضوع خروج ایشان از عراق عملی نشد؟

تا مرحله تهیه پاسپورت و ارسال برای ایشان عملی شد، ولی بعد به علت دستگیری ایشان و محاصره منزلشان عملی نشد. برخی از شاگردان و مطلعین آقای صدر معتقدند که ایشان تا آخر تصمیم نداشتند از عراق خارج شوند.

خبر، بر حسب آخرین خاطره ای که از ایشان دارم و برایتان نقل کردم، ایشان تصمیم گرفته بودند از عراق خارج شوند.



۱۳۹۹، نجف، شهید صدر در مراسم تشییع آیت الله العظمی حکیم.